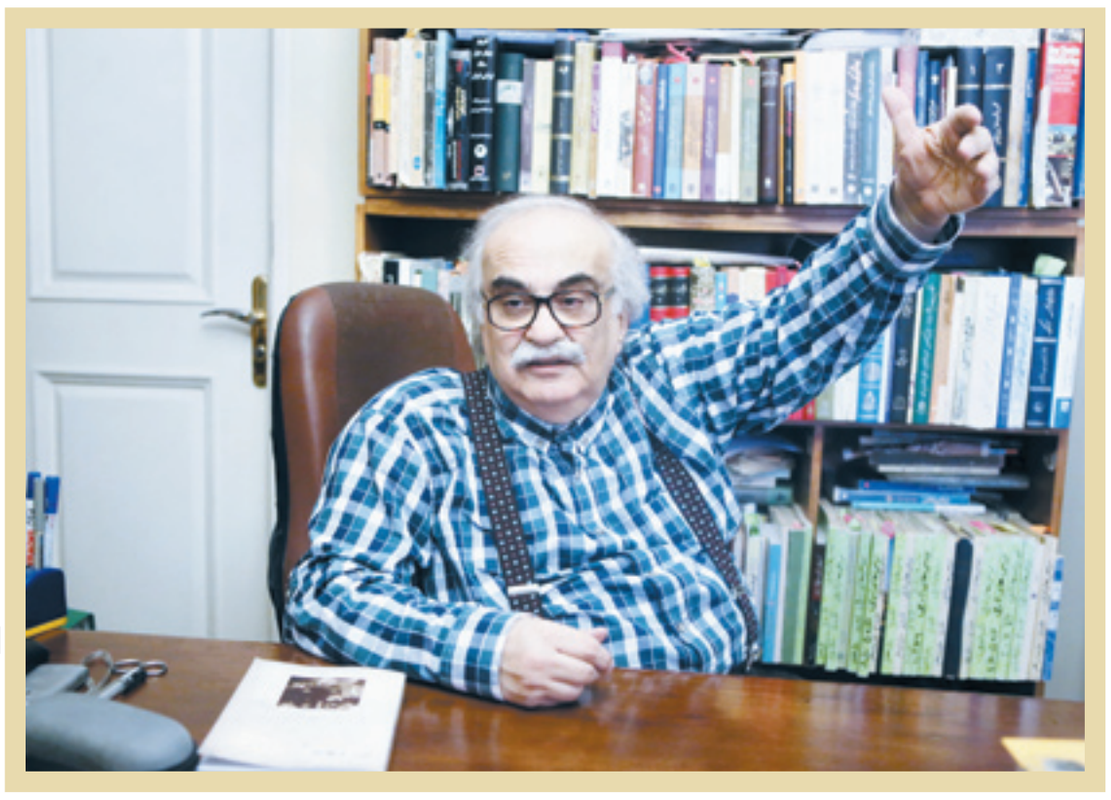

حمیدرضا نیک‌عهد | جوان

«اخوان‌المسلمین، روایت یک ناکامی بزرگ» در گفت و شنود با خسرو معتضد

هاآرتص مدعی بود دوران مرسی برای اسرائیل بهترین است

■ سمانه صادقی

دوران کوتاه زمامداری اخوان‌المسلمین پس از بیداری اسلامی را می‌توان باطل‌السحر چند دهه ادعاهای بزرگ ایشان دانست. آنان به محض قدرت‌یابی و با اشتیاق فراوان به سوی امریکا و اسرائیل رفتند و در عین حال نسبت به ایران بی‌میلی نشان دادند. این رویکرد خیلی زود میوه تلخ خویش را به دام آنان افکند و نظامیان مصر را مجدداً به قدرت بازگرداند. مرگ محمد مرسی رئیس جمهور اخوانی مصر در حاشیه دادگاه، بهانه‌ای شد که درباره کارنامه سیاسی این جمعیت، با خسرو معتضد تاریخ‌پژوه معاصر گفت و شنودی انجام دهیم. امید آنکه علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

در ابتدا از این نقطه آغاز کنید که پیشینه جمعیت اخوان‌المسلمین به چه زمان برمی‌گردد؟

اخوان‌المسلمین یک جمعیت سیاسی- مذهبی بود که در سال ۱۹۲۸ (۱۳۰۷ شمسی، ۱۳۴۷ قمری) در شهر اسماعیلیه مصر توسط حسن البنا تأسیس شد و به تدریج فعالیت خود را در دیگر کشورهای عربی از جمله سودان، عراق، سوریه، عراق، اردن، شمال افریقا و تا حدودی در لبنان گسترش داد و طرفداران زیادی را به دست آورد. این نهضت به تأثیر از اندیشه‌های اندیشمند اسلامی سیدقطب، محمد الغزالی مبلغ اسلامی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده پدید آمد.

هدف از شکل‌گیری اخوان‌المسلمین در ابتدا چه بود؟

هدف اصلی حسن البنا از تشکیل این جمعیت انجام اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه مصر و جهان اسلام بود. به استناد نوشته‌های باقی مانده از حسن البنا وی به خاطر اعتراض چند تن از شاگردان و دوستانش نسبت به بی‌عدالتی‌هایی که از سوی خارجی‌ها بر مسلمانان و اعراب روا می‌شده، تصمیم می‌گیرد رهبری آنها را به عهده بگیرد و جمعیت اخوان‌المسلمین شکل بگیرد. حتی اخوان‌المسلمین در سال‌های ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۴ (۱۳۳۳-۱۳۳۱) علیه انگلیسی‌ها که کانال سوئز را اشغال کرده بودند، جنگ‌های چریکی راه انداخت و ضرباتی به آنها وارد ساخت که باعث شد در مصر محبوبیت زیادی پیدا کند. علاوه بر این جمعیت اخوان‌المسلمین در جنگ اعراب و اسرائیل که در سال ۱۹۴۸ رخ داد هم، یک سری شبه‌نظامی به منطقه فرستاد تا با دولت اسرائیل که تازه تأسیس شده بود، بجنگند. منتها در سال ۱۹۴۸ ابراهیم عبدالهادی، نخست‌وزیر مصر این جمعیت را منحل کرد.

اخوان‌المسلمین به چه علت منحل شد؟

چون این جمعیت اقدامات نظامی بسیاری انجام می‌داد حتی چند تن از رجال مصر و لبنان را به اتهام طرفداری از انگلیس کشته بودند، از جمله احمد ماهر پاشا نخست‌وزیر مصر. لذا دولت مصر حسن البنا را در سال ۱۹۴۹ به دار آویخت!

پس از این جریان اخوان‌المسلمین چطور توانست فعالیتش را دوباره از سر بگیرد؟

در سال ۱۳۵۰ حزبی شبیه حزب جبهه ملی ایران به نام «وفد» زمام امور را در مصر در دست گرفت. نحاس پاشا (Mostafa el-Nahhas Pasha) رهبر این حزب بود. در آن دوره اعضای اخوان‌المسلمین اجازه پیدا کردند که به رهبری المستشار القاضی حسن اسماعیل الهضیبی (Hassan al-Hudaybi) فعالیت خود را آغاز کنند.

بد نیست در این بخش اشاره‌ای به معنای نام اخوان‌المسلمین داشته باشید و اینکه این جمعیت دارای چه اندیشه‌ای است؟

اخوان‌المسلمین به معنای برادری مسلمانان است اما گاهی به این جمعیت اخوان‌المسلمین به معنی برادران مسلمان هم گفته می‌شود. این جمعیت معتقد است باید خلافت اسلامی را بار دیگر احیا کرد. این جمعیت دارای افکار تند و افراطی است، به طوری که می‌گویند آتش‌سوزی معروف قاهره در سال ۱۳۲۹ را هم اینها راه انداخته بودند.

اخوان‌المسلمین در طول تاریخ در ایران هم طرفدارانی داشته است؟

نه، هرچند آیت‌الله کاشانی مدتی تصور می‌کرد که می‌شود با اخوان‌المسلمین متحد شد، ولی بعد متوجه شد که اینها بسیار تندرو هستند و همان‌طور که گفتم چند نفر از نخست‌وزیران مصر از جمله احمد ماهر پاشا (Ahmed Maher Pasha) را به اتهام انگلیسی بودن کشتند. البته در ایران هم شبیه این گروه را داشتیم، فرقان از جمله گروه‌های تندرو اسلامی در کشور بود. اخوان‌المسلمین مثل خوارج، تمام گروه‌ها و حکومت‌های جهان اسلام غیر از خود را فاسد می‌دانستند و می‌گفتند حکومت خوب حکومت معاویه، هارون‌الرشید و معتصم است، در حالی که اینها جزو فاسدترین و جنایتکارترین حکام تاریخ بودند. جالب است بدانید عبدالسلام محمد عارف، رئیس‌جمهور مصر که آدم بسیار مرتجعی بود هم مورد حمایت این جمعیت بود.

پس از به قدرت رسیدن اخوان‌المسلمین دیده شد که سرانش بسیار به امریکایی‌ها خوشبین بوده‌اند. این ارتباط از چه زمانی آغاز شده بود؟

دولت امریکا از ابتدا نظر خوبی نسبت به اخوان‌المسلمین داشت، چون آنها ضدکمونیسم بودند و امریکا هم با کمونیست‌ها مبارزه می‌کرد. لذا دولت امریکا سعی کرد به سران اخوان‌المسلمین خیلی نزدیک شود و البته آنها هم خیلی به امریکا علاقه داشتند.

این ارتباط از چه دوره‌ای شکل گرفت؟

از سال ۱۹۵۱، ۱۹۵۲. حتی قرار بود وقتی علیه دولت محمد نجیب کودتا شد جمعیت اخوان‌المسلمین بر سر کار بیاید اما جفرسون کاپری (Capri Jefferson)، سفیر امریکا در قاهره معتقد بود به جای این جمعیت که متشکل از آدم‌های مرتجع و تندرو است و قصد دارد خلافت عباسی و بنی‌امیه را احیا کند، بهتر است از افسران «ضبّاطُ الحُرّ» یعنی افسران آزاد در دولت بعد استفاده کنیم. به همین خاطر عبدالناصر و گروهش که شامل ۹ نفر از جمله انورالسادات، عبدالحکیم عامر (Mohamed Abdel Hakim Amer) که بعد فرمانده کل ارتش شد و علی الشافعی (Alialshafey) بودند را به اخوان‌المسلمین ترجیح دادند. حسنی مبارک هم بعدها به آنها پیوست. اعضای این جمعیت هم زیر نظر سرلشکری به نام محمد نجیب که افسر مهم و محترمی بود و انقلابی هم نبود، رفتند و او را به عنوان رهبر انتخاب کردند. بنابراین «ضباط الحر» به جای اخوان‌المسلمین سر کار آمدند. انقلاب عبدالناصر دنیا را تکان داد و کشورهای عربی را عوض کرد. مصر در دوران عبدالناصر اولین کشوری بود که بعد از ایران نفت را ملی کرد. حتی با ملی کردن کانال سوئز به دوران اسارت صد ساله پایان داد و جنبشی را در اعراب ایجاد کرد. جمال عبدالناصر در ابتدا طرفدار اخوان‌المسلمین بود و اخوان‌المسلمین هم در ابتدا با اینها کنار می‌آمدند ولی بعدها بینشان اختلاف افتاد و بالاخره اینها به جان عبدالناصر سوءقصد کردند. جمعیت اخوان‌المسلمین در سال ۱۹۶۵ قصد داشت علیه عبدالناصر کودتا کند اما موفق نشد و این مسئله باعث دستگیری ۲۰۰ نفر از رهبران اخوان و محاکمه‌شان شد که در نهایت هفت نفر به اعدام و مابقی به زندان‌های طولانی محکوم شدند. در نهایت هم جمال عبدالناصر دستور داد حزب اخوان‌المسلمین بسته شود. حتی دو، سه بار اعضای این جمعیت را تصفیه کرد. عبدالناصر و مارشال عبدالحکیم عامر همیشه می‌گفتند اینها نوکر امریکا هستند و با سازمان CIA تماس دارند. علاوه بر این عبدالناصر معتقد بود اعضای اخوان‌المسلمین نه مسلمان هستند و نه برادران ما. این بود که دولت مصر هیچ وقت از اینها راضی نبود. لذا اخوان‌المسلمین در زمان عبدالناصر ممنوع‌الفعالیت شد.

رابطه ایران و مصر در طول این دوران‌ها به چه صورت بوده؟

مصر همیشه در طول تاریخ، ایران را دوست داشته. دکتر یحیی خوشاب استاد دانشگاه تهران بود و کرسی زبان فارسی را در قاهره تأسیس کرد. رابطه ما از قدیم با مصر خیلی گرم بود. حتی مصر در دوران مصدق هم از ایران حمایت کرد. به همین خاطر هم مصدق سه، چهار روز به مصر رفت که استقبال عجیبی از او کردند و اسم یکی از خیابان‌هایشان را شارع المصدق گذاشتند. همه استقبال کردند، مصری‌ها اصولاً ایرانی‌ها را دوست دارند.

محمد مرسی که بود و چطور به عنوان ریاست‌جمهوری مصر انتخاب شد؟

محمد محمد مُرسی عیسی العیاط پرورش یافته امریکا بود. فرزندانش هم در امریکا به دنیا آمده بودند. وی رئیس حزب آزادی و عدالت بود که توسط امریکایی‌ها در آب نمک خوابانده شده بود تا روزی رئیس‌جمهور دولت جمهوری اخوان‌المسلمین، یعنی دولت اسلامی شود. علت هم این بود که امریکایی‌ها همیشه به دنبال دخالت در امور مشرق زمین بودند. کما اینکه الان هم در اوضاع ایران مداخله و از گروه بدنام مجاهدین خلق حمایت می‌کنند. مخصوصاً این آقای بولتون که آدم مزخرف و احمقی است و برای هر سخنرانی‌ای که برای اینها می‌کند ۴۰ هزار دلار می‌گیرد و خیلی هم اصرار دارد که به ایران حمله شود. کاندیدایی هم که برای ما درست کرده همسر رجوی است. چون مسعود خودش فوت کرده است. به هر حال در سال ۲۰۱۲ پس از انقلاب مردم مصر همان‌طور که می‌دانید مبارک به زندان افتاد و پس از آن محمد مرسی در رقابت با ژنرال احمد شفیق پیروز انتخابات ریاست جمهوری شد اما این دوران چندان دوام نیاورد و مرسی در دوازدهم تیر ۱۳۹۲ پس از ناآرامی‌ها چند روزه مصر و کودتای ارتش از مقامش برکنار و زندانی شد. خلاصه اینکه مرگ مُرسی نه مرموز بوده نه توطئه‌ای در کار بوده. یک آدم جاه‌طلب بوده که از پشت میز ریاست‌جمهوری برداشتند و بعد هم توی قفس به دادگاه آوردند.

اشتباه دولت مرسی در قطع ارتباط با ایران و برقراری ارتباط با امریکا در چه بود؟

اشتباه دولت مرسی در همین نکته بود. ما تصور می‌کنیم اسم اسلام را که به تبلیغات خود می‌آورند، یعنی دارند برای ما می‌میرند! مُرسی با اسرائیل هم به شکل محرمانه ارتباط زده بود. امریکا او را سر کار آورده بود. همان‌طور که گفتم ایشان آدم جالبی نبود و دل به قدرت امریکا بسته بود لذا شهریور ۱۳۹۱ که جهت سخنرانی در شانزدهمین اجلاس جنبش عدم تعهد به تهران آمد تا ریاست اجلاس جنبش غیرمتعهدها را به احمدی‌نژاد رئیس جمهور ایران بسپارد، چند ساعت بیشتر در ایران نماند و به خاطر ارتباطش با امریکا حتی به دیدن رهبر کشور هم نرفت! در حالی که مرسوم است هر مقامی که به ایران می‌آید، بالاخره از نظر احترام با رهبری دیداری می‌کند، هم نرفت. حتی وقتی پرسیدند به دیدار رهبر ایران نمی‌روید، گفت: «نه. من وقت ندارم!» حتی خیلی بد نسبت به ایران صحبت کرد. در مورد روابط دولت مصر با اسرائیل هم باید گفت ابتدا اسرائیل گمان می‌کرد با روی کار آمدن مرسی که از اعضای اخوان‌المسلمین بود، روابط دو کشور دچار تنش مضاعف می‌شود ولی در دوران ریاست جمهوری محمد مرسی این دو کشور بیش از گذشته به یکدیگر نزدیک شدند. در رابطه با میزان روابط دولت مرسی با اسرائیل می‌توان به روزنامه هاآرتص اشاره کرد. این روزنامه عنوان می‌کند: دوران ریاست جمهوری محمد مرسی یکی از بهترین دوران تاریخ تشکیل اسرائیل است. حتی در این دوره اسرائیل توانست امتیازات بسیاری از دولت مصر بگیرد.

این روزها برخی روزنامه‌ها به محمد مرسی لقب پدر دموکراسی داده‌اند. این مسئله تا چه حد حقیقت دارد؟

باید به این روزنامه‌هایی که جزع و فزع می‌کنند و ایشان را اولین و آخرین رئیس‌جمهور دموکرات! می‌نامند، گفت: محمد مرسی کجا پدر دموکراسی بود؟ این آقایان که این حرف‌ها را می‌زنند انگار از هیچی خبر ندارند و منافع ملی ابداً برایشان مهم نیست که این آقا با کسانی که در خوزستان آن بساط را راه انداختند چه رابطه‌ای داشت. واقعاً اسباب تأسف است که با مرگ او دم از مرگ دموکراسی می‌زنند. محمد مرسی که بچه‌هایش هم متولد امریکا هستند کجایش انقلابی است؟ ایشان در مصر با استفاده از نیروهای اخوان‌المسلمین به چند جا حمله کرد، از زندان گریخت و عده‌ای در آنجا کشته شدند. مُرسی قبل از اینکه سرنگون شود دستور داد فرقه‌ای به نام «عربستان المُحتله»- محتله یعنی اشغال شده- که جمعیت تجزیه‌طلبان خوزستان هستند، در مصر شعبه باز کند. کنفرانس بدهد و صحبت کند. واقعاً باید پرسید خوزستان کی جزو عربستان بوده؟ اینجا قبل از هخامنشیان مرکز سلسله عیلام و بعد مرکز هخامنشیان بوده. این فرقه خطرناک پارسال به سربازان در حال رژه ما در خوزستان حمله کردند و عده‌ای از سربازان وظیفه را کشتند. البته ژنرال عبدالفتاح السیسی دستور داد همه اینها را از مصر بیرون کنند.

در پایان بفرمایید نگاه اخوان‌المسلمین به تشیع چگونه بود؟

اخوان‌المسلمین نگاه خوبی به تشیع نداشت. محمد مرسی هم که به ایران آمد هیچ اسمی از تشیع نیاورد و تماماً از اهل تسنن گفت و یک کلمه هم درباره علی ابن ابیطالب(ع) و دوازده امام صحبت نکرد.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

> **مُرسی قبل از اینکه سرنگون شود دستور داد فرقه‌ای به نام «عربستان المُحتله»- محتله یعنی اشغال شده- که جمعیت تجزیه‌طلبان خوزستان هستند، در مصر شعبه باز کند. کنفرانس بدهد و صحبت کند. واقعاً باید پرسید خوزستان کی جزو عربستان بوده؟**

محمد مرسی پشت میله‌ها در جلسه محاکمه

پیشخوان

نظری بر اثر تاریخی-پژوهشی «اسلام‌ستیزی غرب و کلیسا»

هنوز در عصر هجوم صلیبی‌ها هستیم!

■ محمدرضا کائینی

استاد ارجمند آیت‌الله سیدهادی خسروشاهی را سابقه‌ای است طولانی در پیگیری فرآورده‌های فکری غرب درباره اسلام به ویژه تولیدات واتیکان در این باره. عهده‌داری یک دوره سفارت ایران در واتیکان نیز، بی‌تردید به این حساسیت و رصد، مددرسان بوده است. در ماه‌های اخیر از ایشان اثری منتشر شد با عنوان «اسلام‌ستیزی غرب و کلیسا» که طی آن شیوه‌های فرهنگی و تاریخی مواجهه غرب و کلیسا با اسلام را مورد ارزیابی و نقد قرار داده است. استاد خسروشاهی در دیباچه این اثر و در توضیح بیشتری پیرامون اصل موضوع، چنین آورده است: «اسلام‌هراسی و یا به عبارت روشن‌تر اسلام‌ستیزی پدیده جدیدی در غرب مسیحی نیست. از زمان ظهور اسلام، به تعبیر قرآن مجید احبار و رهبان همواره در حال توطئه بر ضد اسلام و مسلمین بوده‌اند که بعدها و از زمان‌های بسیار دور همچنان ادامه یافته و در دوران جنگ‌های صلیبی و قتل‌عام مردم مسلمان به فتوای پاپ‌ها و مأموران کلیسا به مرحله تکاملی! خود رسیده است. در عصر ما علاوه بر اینکه جنگ‌های صلیبی نیابتی در اغلب کشورهای اسلامی، عربی و افریقایی ادامه دارد و همه روزه هزاران مسلمان بی‌گناه توسط مزدوران عرب و غرب با سلاح‌های اهدایی امپریالیسم غرب و صهیونیسم بین‌الملل قتل‌عام می‌شوند، در این میان پدران روحانی و در رأس آنها عالیجناب پاپ به دعا و نیایش فقط برای مسیحیان و برکت‌بخشی و قدیس‌سازی! مشغولند و گویا از این فجایع ضدبشری هم‌کیشان خود اصولاً آگاه نیستند.

اسلام‌هراسی کنونی در غرب بر ضد هر کسی که مسلمان نامیده می‌شود و یا فقط پوشش اسلامی دارد، به‌طور گسترده‌ای ادامه داشته و در عمل تبدیل به اسلام‌ستیزی شده است، که جناب ژوزف راتزینگر یا پاپ بندیکت شانزدهم، پاپ سابق با یک سخنرانی بر ضد پیامبر اکرم(ص) در آلمان به این دشمنی جنبه رسمی و علنی داد و جورج بوش کوچک، رئیس‌جمهوری سابق امریکا همزمان و به صراحت از جنگ مقدس صلیبی سخن گفت و پس از این مقدمه‌چینی‌ها توطئه تجاوز رسمی و علنی علیه کشورهای اسلامی آغاز شد و صدها هزار نفر از مسلمانان در کشورهای عراق، سوریه، افغانستان، یمن، لیبی، لبنان و... با هجوم وحشیانه جنایتکاران صلیبی عصر ما قتل‌عام شدند که هنوز هم این جنایات به شکل روشن و آشکاری در این کشورها ادامه دارد.»

مؤلف محترم در بخش دیگری از مقدمه، درباره محتوای کتاب می‌نویسد: «این رساله کوچک شامل چند بحث متفرقه است: متن یک سخنرانی، یک مصاحبه، یک مقاله و دو، سه یادداشت درباره اسلام‌هراسی که با توجه به سنخیت مطالب در ضمن این مجموعه به بازچاپ آنها اقدام می‌کنیم. برای روشن‌تر شدن هدف ما از نشر این رساله بی‌مناسبت نخواهد بود که مطالبی را از یک شخصیت غربی نقل کنیم که در مصاحبه با یک روزنامه معروف ایتالیایی مطرح شده است، شاید درباریان واتیکان! از آن مطالب آگاه شوند و چه بسا عبرت بگیرند، اما افسوس که روح انسانیت در کل غرب مرده است و روح قدسی عیسی مسیح در بین پدران روحانی حاکم نیست و مسیحیت کلیسا هم معنویت خود را از دست داده است و این مطامع گوناگون اصحاب نزاع ایجاب می‌کند به‌طور ناجوانمردانه‌ای اسلام‌هراسی را به مرحله تکاملی آن اسلام‌ستیزی ارتقا دهند، ولی به‌رغم تلاش‌های آنها همگان می‌بینیم این بار پاسخ ملت‌های مسلمان مطابق خواست و میل امپریالیسم و کلیسا نیست. اجازه بدهید خلاصه‌ای از مطالب روژه گارودی را در این باره نقل کنیم که ما را از توضیح بیشتر مستغنی می‌سازد. روژه گارودی، فیلسوف و شخصیت سیاسی معروف فرانسوی که نخست مارکسیستی برجسته بود و بعد یک مسیحی به شمار رفت و با پاپ ژان پل دوم هم روابط دوستانه‌ای داشت، در مصاحبه با یک روزنامه ایتالیایی در باره بنیادگرایی، خشونت غربی و همگامی پاپ پیشین واتیکان با آن به نکاتی اشاره می‌کند که هدف مورد نظر ما را به‌خوبی روشن می‌سازد: حملات نژادپرستانه، به‌ویژه علیه مسلمانان ادامه دارد. ما هنوز در عصر هجوم صلیبی‌ها هستیم. فرانسه را نگاه کنید. امام جماعت مسجد بزرگ پاریس را که یک انسان هوادار دیالوگ و یک اندیشمند اسلامی است و فرهنگ‌های دیگر را هم رد نمی‌کند بازداشت کرده‌اند. خب این، خطر هجوم مردم شمال افریقا بر ضد غرب را اعلام می‌کند. در مورد تهدید بنیادگرایی اسلامی اعتقاد دارم بنیادگرایی واقعی از آن غرب است که در صدد تحمیل فرهنگ و حاکمیت خویش است و به همین دلیل موجب واکنش مشابه در اسلام می‌شود. اصولاً غرب در ذات خود تمایل به قتل‌عام کردن مردم دارد. چه نمونه‌هایی را مثال بزنم؟ نابودی سرخ‌پوستان امریکا؟ برده‌فروشی؟ فاجعه هیروشیما؟ و در آخر حمله به عراق با تبلیغات صندوق بین‌المللی پول و زیر پرچم امریکا برای سرکوب و قتل‌عام مردم. این خلاصه تمدن غرب است. آیا می‌دانید ۸۰ درصد ثروت و سرمایه جهان توسط ۲۰ درصد جمعیت جهان کنترل و مصرف می‌شود؟ ده‌ها میلیون نفر در سال از فقر و محرومیت می‌میرند و در واقع یعنی هر روز یک واقعه هیروشیما! در این میان پاپ هم با فتاوای خود اتحادیه نژادپرست غرب را استحکام می‌بخشد. پاپ ژان پل دوم یک نمونه و مدل از بنیادگرایی کنونی است. به یاد بیاورید که وی ژنرال پینوشه را تبرک کرد و تنها کسی بود که دیکتاتور نظامی هائیتی را به رسمیت شناخت و همگام با سیاالهیات رهایی‌بخش را تحریم و محکوم کرد. در مورد جلوگیری از ازدیاد نسل بینش او نژادپرستانه است. او در تاریکی جمود سنتی فرورفته است. واقعاً این یک رسوایی است که پاپ در قتل‌عام سارایوو شریک غرب باشد. آیا این پاپ نبود که برای به رسمیت شناختن کرواسی و اسلوونی سر از پا نمی‌شناخت آن‌هم تنها به دلایل قومی- کاتولیکی؟! اینها نظیر فرانسه در رواندا و امریکا در هائیتی عمل می‌کنند...

بدین ترتیب روژه گارودی با صراحت خاص خود چگونگی بنیادگرایی واقعی و اتحاد نامقدس و شوم نژادپرستانه غربی‌ها (کلیسا و امپریالیسم) را نشان داده است و ماهیت تمدن! غرب را روشن می‌سازد. قتل‌عام توده‌ها، غارت ثروت ملت‌ها، تحمیل فرهنگ و سلطه سیاسی خود بر دیگران، دفاع از روش‌های ضدانسانی به خاطر انگیزه‌های نژادپرستانه قومی- مذهبی و در واقع تهاجم تمام‌عیار بر ضد مسلمانان در سراسر دنیا حتی در مورد اقلیت‌های مسلمان درون کشورهای به اصطلاح آزاد! و دموکراتیک غرب و اکنون باید بدون پرده‌پوشی بپرسیم: موضع‌گیری واقعی پاپ قبلی بندیکت و پاپ فعلی فرانسیس و کل کلیسا و واتیکان در قبال این توطئه‌ها چیست؟ متأسفانه واتیکان در قبال اسلام‌هراسی و اتهامات بر ضد مسلمانان نه تنها موضع قاطع و رسمی نمی‌گیرد، بلکه خود به نحوی پنهان یا آشکار با همکاری امپریالیسم آتش‌بیار معرکه است و آن‌وقت باید پرسید چگونه از گفت‌وگوی بین ادیان و حوار مسیحی- مسلمان سخن می‌گوید؟ داوری را به عهده خوانندگان محترم می‌گذاریم.»

رم، مقر واتیکان، استاد سیدهادی خسروشاهی در دیدار با پاپ ژان پل دوم